

## بسم الله الرحمن الرحيم

### جلسه اول

عید مبعث مبارک باشد ان شاء الله.

### دروغ مضحکی در مورد جریان بعثت

عید مبعث با «اقراً باسم ربك الذی خلق» شروع نشده. این چیزی که در روایات «اقراً» هست دروغ محض است. چیزی که راجع به روایات ذیل «اقراً باسم ربك الذی خلق» آمده که حضرت نبی شدند بعد خودشان هم مطلع نبودند بعد به ایشان می گویند که «اقراً» بعد می گویند چی بخوانم؟ چه کار بکنم؟ بعد ایشان از کوه پایین می آیند و به حضرت خدیجه می گویند، حضرت خدیجه به ایشان می گویند که خب چی شده؟ جریان را تعریف بکن. بعد جریان را تعریف می کنند بعد می روند پیش ورقة ابن نوفل یک دانشمندی بوده از نصاری و او به پیغمبر می گوید که تو پیغمبر شده ای کلک! این مضحک ترین چیزی است که راجع به یک پیغمبر می شود گفت و این که خود پیغمبر متوجه نشود که پیغمبر شده و دیگری متوجه بشود. آن هم یک عالم نصاری متوجه بشود که ایشان پیغمبر شده اند!

### تفاوت تاریخ مبعث و نزول قرآن

لذا اصلاً یک نبی یک احساساتی دارد که اصلاً قبل از این که نبی بشود می فهمد دارد یک اتفاقاتی می افتد. به آن می گویند احساسات نبی. برای همین است که داستان داستان درستی نیست. لزوم هم ندارد که با وحی شروع شده باشد نبوت. یعنی خب الآن می گویند خب یک تهافتی دارد در آیات و آن این که مبعث کی است؟ ۲۷ رجب است. درست است؟ نزول قرآن کی بوده؟ ماه رمضان بوده. می گویند خب ۲۷ رجب بوده، فکر می کنند که چون باید پیغمبر شدن همراه با وحی باشد حتماً این را برداشته اند گفته اند این «اقراً» هم لابد همان اول پیامبری نازل شده و بعد خودمان گیر کرده ایم که حالا بالاخره ۲۷ رجب نزول قرآن بوده یا ماه مبارک رمضان. از این جهت هست که این لزومی ندارد که بگوییم اول نبوت با وحی قرآنی بوده. ممکن است با وحی هایی تسدید و اینها بوده ولی با وحی های قرآنی لزوماً نبوده. همان انزال قرآن در همان ماه مبارک رمضان بوده.

- آن چیزی که گفته می شود در خود قرآن خیلی بین دفعی و تدریجی اش این تفکیک را قائل نمی شود که «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن». می خواهیم عرض بکنم این جهتی ندارد ما حتماً باید بگوییم پیامبری پیامبر خدا همراه با نزول قرآن بوده. نه، چنین چیزی لزومی ندارد گفته شود.

خب این از این نکته و تبریک این عید مبارک که به هر جهت زمینه ساز نزول قرآن بوده که ما الآن در محضر قرآنیم به واسطه همین مبعث.

### تقاضای دوستان برای تفسیر سوره فتح

دوستان گروه رضوان به ما گفتند که سوره مبارکه فتح را هم توضیح بدهم. البته دیشب آخر شب. حالا نمی‌دانم چرا سوره فتح، احتمالاً به خاطر بیعت رضوان که وسط این سوره است، برای این جهت گفته‌اند! حالا من یک نگاهی همان دیشب که کردم به آن، دیدم حالا در حد یک جلسه را فعلاً می‌شود کنار آمد تا این که ببینیم چه اتفاقی می‌افتد.

- نه منظورشان این بود که این آیه را ظاهراً حضرت آقا فرموده بودند که این سوره، سوره حماسه است. چون چنین چیزی فرموده بودند، آن آیه آخرش هم که آیه مهمی از همین سوره است یک توضیحی داده بودیم، گفتند که امسال هم سال حماسه است، این سوره توضیح داده شود. حالا البته خیلی این سوره حماسه را من نفهمیدم ولی به هر جهت سوره زیبایی است برای توضیح دادن. حالا در این چند جلسه تا قبل از ماه رمضان، چون که ماه مبارک رمضان به مناسبت ماه مبارک رمضان قرآن تعطیل است!! و چون که دیگر کلاس قرآن نداریم این سوره مبارکه فتح را چون که سوره کوچکی هست را با یکدیگر یک مروری می‌کنیم.

اجمالاً من به چند چیز اشاره بکنم در خود این سوره، اگر بیاورید صفحه ۵۱۱: «بسم الله الرحمن الرحيم إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر لیتم نعمته عليك و يهديك صراطاً مستقيماً و ينصرک الله نصرأ عزیزاً هو الذین أنزل السکينة فی قلوب المؤمنین ليزدادوا ایماناً مع ایمانهم و لله جنود السماوات و الأرض و كان الله علیماً حکیماً» صلواتی مرحمت بفرمایید.

### محدود کردن تفسیر آیه به شأن نزول

اجمالاً یک نکته‌ای که... من اول چندتا گد در خود سوره به شما نشان بدهم. خب سوره که سوره فتح است. از یک فتحی دارد سخن به میان می‌آید که باید این فتح را توضیح بدهیم. در آیه ۱۸ هم و آیه ۲۷ هم نگاه بکنید، یک فتح قریبی را، این که خب فتح مبین است، یک فتح قریبی را قرآن بعد از این فتح مبین پیش بینی کرده که بعد از این فتح مبین یک فتح قریبی پیش می‌آید. می‌بینید که خود عنوان فتح در خود سوره، این یک جای کار دارد.

نکته بعد که خیلی نکته مهمی است. شاید باید این را نکته اول آدم می‌گفت. ببینید یک موقع ما در آیات قرآن سعی می‌کنیم کاملاً متکی به شأن نزول حرف بزنیم. این آیات چون که خیلی متکی به شأن نزول است، سر این که این فتح حالا صلح حدیبیه است یا فتح مکه است یا این‌ها تردیدهایی شده ولی خب خیلی متکی بر شأن نزول صحبت شده. اتکاء به شأن نزول هم نکته و گیر داستانش این فقط می‌شود که یک مقداری قرآن به خود زمان نزول گره می‌خورد خودش. شما اگر مثلاً فتح قریب را اگر این فتح مبین از سوره فتح - کما این که از ظاهرش برمی‌آید- جریان صلح حدیبیه باشد، لا اقل در این شأن نزول آمده باشد، فتح قریبش می‌تواند ماجرای فتح خیبر باشد. که می‌خورد هم که مغانم زیادی و غنیمت‌های زیادی را شما درش کسب کردید. بعد از این فتح مبین و این صلح حدیبیه در حقیقت غنیمت‌های زیادی کسب شده. می‌تواند این باشد، یعنی به شرایط نزول و زمان نزول خودش وصل شده باشد این آیات. ولی خب می‌تواند واقعاً این فتح قریب را ما همینجوری فتح قریب ترجمه کنیم. نه لزوماً به جریان صلح حدیبیه و فتح خیبر. چرا؟ چون که اگر فتح خیبر باشد دیگر این اگر ربط به داستان‌های خودش داشته باشد تقریباً بهره‌گیری از آیات قرآن

خیلی می‌آید پایین. یعنی حد قابل توجهی می‌آید پایین دیگر. این یک مبناست در بررسی آیات قرآن. مبنای قرآن به قرآن و مبنای منفک از شأن نزول و مبنایی که می‌خواهد در شأن نزول بحث بکند. به نظر می‌رسد آیات قرآن اگر قرار باشد با شأن نزول باشد خیلی بار آیات می‌آید پایین و قابل استفاده چندان دیگری نیست. نیست إلا کمی از آیات که به هر جهت باز در خود آیت مربوطه مشخص است.

### ارتباط فتح قریب با جهاد در قرآن

به عنوان مثال همین جریان فتح قریب را ما به این صورت بررسی خواهیم کرد در... سوره مبارکه صف را بیاورید این آیات معروف سوره مبارکه صف آیه ۱۰ به بعدش را اگر نگاه بکنید. مسأله فوز عظیم را هم که جلسه گذشته بحث می‌کردیم، دارد که «یا ایها الذین آمنوا هل أدلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب أليم» آیا من شما را دلالت بکنم بر تجارتی که شما را از عذاب أليم نجات بدهد؟ خب بله. این تجارت چیست؟ «تؤمنون بالله ورسوله» ایمان می‌آورید به خدا، ایمان می‌آورید به رسول. با همان ترکیبی که تا حالا احتمالاً بار هزار و دوازدهمی است که عرض کرده‌ام که این مطلب الله و رسول مطلبی است که خود رسول دارای شأن و جایگاه اجتماعی است، و آن جایگاه اجتماعی رسول دارد آن جا مورد دقت قرار می‌گیرد، «تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون فی سبیل الله بأموالکم و أنفسکم» و با تمام سرمایه خودتان، با مال و جانتان جهاد می‌کنید، «ذلکم خیر لکم إن کنتم تعلمون» خب شما این کار را می‌کنید، از این طرف من چه کار می‌کنم؟ من این کار را می‌کنم: «یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الأنهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم». خدا وارد می‌کند شما را در بهشت‌های اینچینی، مساکن طیبه، در بهشت‌های جاودانه، «ذلک الفوز العظیم» این فوز عظیم اینجا اتفاق می‌افتد که اگر یادتان باشد جلسه گذشته عرض کردم این با آن «فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز» آن فقط فاز است، این چیست؟ این سه فاز است! این دیگر «فوزاً عظیماً» است. دیگر «فاز» نیست. دیگر فوز نیست. صرفاً کسی که نرود جهنم، برود بهشت می‌شود «فوز». ولی «فوز عظیم» مال کسی است که مجاهد فی سبیل الله است.

بعد این یک چیز دیگر هم هست «و اخی تحبونها» و یک چیز دیگر که شما دوستش دارید آن چیز را. در پرتو این که ایمان به خدا و رسول دارید و جهاد می‌کنید فقط بهشت نمی‌روید. یک چیز دیگر هم که دوستش دارید و این هم معلوم است که انسان دوست دارد در جهاد فی سبیل الله به فتوحاتی برسد. فتوحات ظاهری در حقیقت. انسان فتح ظاهری بکند. «و اخی تحبونها» یک چیز دیگری که دوست دارید این است: «نصر من الله و فتح قریب». «و بشر المؤمنین» بشارت بده به مومنین همین «نصر قریب من الله و فتح قریب من الله» را. چون که «نصر من الله و فتح قریب» یعنی «نصر قریب و فتح قریب من الله» یعنی یک نصر و فتحی است از جانب خدا به نزدیکی، به زودی به دست می‌آید. یعنی همیشه در پرتو جهادها یک نصر و فتح قریبی، اینجا دارد فتح قریب خودش اصلاً یکی از معارف قرآنی است. اشکالی ندارد این جا ما به بحث فتح خیر هم بزنیم، منتهی می‌خواهم عرض بکنم که لزومی هم ندارد. لذا ما در بحث یک معرفت قرآنی فتح قریب که انسانی که جهاد فی سبیل الله می‌کند...

### دلیل قریب بودن وعده‌های الهی

و این قریب بودنش هم یک موقعی توضیحش را فکر می‌کنم داده‌ام همینجا ولی در حد توضیح مختصر این است که اینی که شما «س» و «سوف» و به خصوص «س» می‌بینید در اول افعال که «فسیدخلهم

الله في رحمته»، «سيقول» به خصوص «س» که به معنای آینده‌های نزدیک است، یاد می‌کند از آن، این به خاطر این است که خدا منتظر می‌شود ببیند که شما چه کار می‌کنی؟ یک مقدار از کار را هم انجام بدهی، «فلما رءا الله صدقنا أنزل علينا النصر و علی عدونا الکبت» در روایت حضرت امیر هست که فرموده‌اند که ما وقتی جنگ می‌کردیم، ما جنگ می‌کردیم نصر خدا هم نمی‌رسید «یتساولان تساول الفحلین» مثل دو قوچ با یکدیگر مبارزه می‌کردیم که ببینیم کی می‌زند؟ یک دانه ما می‌زدیم، یک دانه آن‌ها می‌زدند، باز دوباره ما می‌زدیم، آن‌ها هم می‌زدند، نصر خدا هم نمی‌رسید. «فلما رءا الله صدقنا أنزل علينا النصر و علی عدونا الکبت». آن موقع بود که نصر خدا می‌رسید و کبت و خواری و شکست هم برای دشمن می‌رسید. به هر جهت یک فتح قریبی هست، فتح درجا نیست‌ها، فتح قریبی هست. این روی پایمردی‌های کسانی که بکنند یک فتح‌های قریب به دست می‌آید. فتح‌های نزدیک به دست می‌آید.

این معرفت فتح قریب را ما در این سوره هم به آن نیاز داریم، چون که دو جا در این سوره بحث فتح قریب شده. این هم یک نکته‌ای که باید به آن دقت بکنیم. یک نکته‌ای که خیلی در این آیات به چشم می‌خورد مسأله... لاقل پیدا می‌شود از خود سوره مبارکه فتح که یک بدگمانی نسبت به پیغمبر و راه پیغمبر درست شده بود. یعنی زیرآب خیلی‌ها دارد می‌خورد الآن. یک سوء ظنی پیدا شده به پیغمبر و راه پیغمبر که اصلاً این راه پیغمبر جواب می‌دهد یا جواب نمی‌دهد. این تحت عناوین مختلفی که هم در آیه ۶ می‌بینید که این‌ها «الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء» که این‌ها حالا بعداً برمی‌گردم توضیح می‌دهم. باز دوباره آیه ۱۲ و یک نکته‌ای که خیلی شاهد مهمتری در این سوره هست مسأله سکینه‌ای است که هی خدا می‌گوید ما بر دل مؤمنین می‌آوریم. هی در حقیقت این بحث را زیاد می‌کند که به عنوان شاید شاهدی است بر این که یک تردیدها و دودلی‌هایی لاقل در کار پیغمبر پیدا شده یعنی در نسبت مومنین با کار پیغمبر پیدا شده که می‌بینید هی خدا می‌گوید که ما سکینه می‌آوریم، سکینه می‌آوریم، هی آرامش می‌آوریم، آرامش می‌آوریم، آرامش می‌آوریم. ببینید آیه ۴ را که ببینید باز دوباره این معنی، آیه ۱۸ را که ببینید هست که «لقد رضی الله عن المؤمنین» که همین معروف است که بیعت رضوان «إذ یبایعونک تحت الشجرة». که این را آن موقع ما باز اگر بخواهیم منعزل از شأن نزول معنی کنیم، این شجره‌اش را هم باید معنی کنیم. به صرف این که آیا خدا منظورش این بوده که زیر درخت، مثلاً آدرس دارد می‌دهد الآن خدا؟ می‌گوید زیر یک درخت! یا نه، واقعاً «تحت الشجرة» دارد انجام می‌شود. این‌ها را باید با آیات بعدی‌اش که آیه ۲۹ است که آیه پایانی این سوره است که دارد مثل این‌ها را می‌گوید که «کزع أخرج شطأه فآزره» این‌ها مثل گیاهانی است که می‌رویند، بزرگ می‌شوند، بارور می‌شوند چه می‌شوند این‌هایی که باید سر جایش معنی کرد. لذا بنده لزوماً این شجره را آدرس محل این بیعت پیدا نخواهیم کرد. گرچه یک چیزی در شأن نزول خودش ممکن است باشد.

### معنای آیه فراتر از شأن نزول

حتی می‌خواهم به شما بگویم که می‌تواند فراتر از شأن نزول باشد آیه. یعنی ممکن است به شأن نزول نخورد اصلاً آیه. این‌ها هم هست‌ها. یعنی شما تصور نکنید این آیه با تمام محتوای آیه به شأن نزول خودش می‌خورد. چون که ببینید این یک بحث قرآنی است. بعضی‌ها قائلند آیه مربوط به شأن نزول است. این یک، بعضی‌ها قائلند آیه شأن نزول را می‌گیرد و فراتر. بعضی‌ها مثل مرحوم مؤلف قائل است به این که

آیه گاهی اوقات شأن نزول را می‌گیرد و فراتر، گاهی اوقات خود شأن نزول را هم نمی‌گیرد. انگار یک بهانه نزول است آن شأن نزول. آیات سوره مبارکه حجرات انصافاً اینجوری است. بحث از این می‌کند که کسانی که بیایند پشت دیوار پیغمبر را صدا می‌زنند، این‌ها «إن الذین ینادونک من وراء الحجرات» کسانی که صدایشان را می‌برند بالا... چیزی که شأن نزول ذکر شده برایش همین این بالا بردن صداست، یعنی کسانی که صداهایشان را بالا می‌بردند. یعنی می‌آمدند با پیغمبر با صداهای بلند بی‌ادبانه صحبت می‌کردند. ما باید آیات را ببینیم. نباید شأن نزول را ببینیم. ما باید آیات را ببینیم اگر خورد به شأن نزول، خورد به شأن نزول. اگر نخورد به شأن نزول، خب نخورده به شأن نزول. شأن نزول صرفاً می‌شود یک بهانه برای نزول.

#### • لزوم فهم رویکرد کلی قرآن برای فهم آیه

باز دوباره سوره مجادله بحث نجوایی که در سوره مبارکه مجادله هست و بحث ظهار در آنجا، آنجا باز دوباره یک چنین معنایی همانجا هم قابل دنبال است. صرف این که یک ظهاری انجام شده، اینجوری نیست که ظهار مثلاً یک امر بسیار مهمی بوده مثلاً. ظهار که می‌دانید چیست؟ همین که می‌گفتند «ظهرک کظهر امی». گونه‌ای از طلاق بوده. می‌گفتند تو مثل مادر منی. این مطلب خیلی مهم بوده که لازم بوده با جزئیاتش در قرآن ذکر بشود که ظهار اینجوری است، کفاره‌اش اینجوری است. این مطلب انگار مثل یک بهانه‌ای بوده —حالا باید این را اثبات کرد بعداً— برای این که این وارد بشود در دستگاه گفتمانی خدا و شروع بشود آن موقع یک بحث مشبعی راجع به بحث‌های نجوایی که کسانی که می‌خواهند محاذه بکنند با پیغمبر و می‌خواهند حدود خودشان را با حدود پیغمبر جدا بگذارند و از توطئه سایت‌ها و نجوا و درگوشی صحبت کردن‌ها و این‌ها و اگر این آیات در فضای خودش دیده نشود آن موقع شما فکر می‌کنید مثلاً این که می‌گویند «إنما النجوی من الشیطان» یعنی این که آقا شما با ایشان درگوشی صحبت نکن من ناراحت می‌شوم. فکر می‌کند آدم در این حد است بحث آن موقع.

این مشکل دیدن آیات به صورت گزینشی و شکار آیه است در حقیقت. یعنی آیه دارد شکار می‌شود. این همین اشتباهی است که ما در حرف یکدیگر هم می‌کنیم. در حرف رهبری هم می‌کنیم. شکار جمله می‌کنیم. یعنی یک جمله را شکار می‌کنیم بعد می‌گوییم که نظر مثلاً رهبری این است یا آن است. نظر امام این است. این‌ها ببینید اصلاً این طریق را از ابتدای آخوندی به ما یاد می‌دهند که آقا آن چیزی که مهم است رویکرد کلی حرف‌های این بنده خداست. لذا باید رویکرد کلی قرآن را درآورد تا این جملات جای خودش را پیدا بکند. اینی که «إنما النجوی من الشیطان» این خیلی بار دارد. این که شما نجوی نکنید که نجوی از شیطان است. حالا دو نفر می‌خواهند در یک مجلسی درگوشی صحبت بکنند. این ممکن است صرفاً یک بی‌ادبی باشد. در این حد نیست که بخواهد یک سوره مجادله را مثلاً به خودش اختصاص بدهد بابت این که جلوی یکدیگر مثلاً درگوشی صحبت نکنید.

لذا باید در خود قرآن فضا بررسی بشود. دارم نظر کارشناسی را عرض می‌کنم که ما با این مبنا ورود کنیم. در خود قرآن بررسی بشود چنانچه شأن نزول خورد بهش، خورد بهش. نخورد، شأن نزول را می‌گذاریم کنار. نه این که بگوییم که «إلا و لا بد ما قرآن را نگاه می‌کنیم با توجه به شأن نزولش. إلا و لا بد قرآن را باید بررسی بکنیم با شأن نزولی که گفته‌اند در یک روایاتی که نوعاً این روایات روایات خبر واحد است معمولاً هم بدون سند است. روایات تفسیری ما روی سندش متأسفانه کار نشده برای همین بدون سند معمولاً گفته شده.

بخواهیم قرآن را بر اساس یک روایت شأن نزول تفسیر بکنیم. لذا ممکن است در سوره حجرات، در سور مختلف آدم دست بزند به این که با این که گفته‌اند، اصلاً درست باشد چنین شأن نزولی. ولی آیه شأن نزول خودش را نمی‌گیرد. فراتر از شأن نزول خودش دارد بحث می‌کند.

حالا اینجا هم بحث شجره در اینجا واقعاً آدرس یک درخت است در یک منطقه‌ای که ما زیر آن درخت... بعدش می‌بینیم که -دقت بفرمایید- «لقد رضی الله عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة».

پس مسأله سکینه باز دوباره در این آیه، در آیه ۱۸، در آیه ۲۶ می‌بینید که «إذ جعل فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فأنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین... پس معلوم است در فضایی دارد گفته می‌شود این سوره که یک دودلی و یک ظن بدگمانی راجع به پیغمبر و راه پیغمبر هست.

- ببینید اگر با تمام جزئیات و با روایات درست با همین فرضی که می‌فرمایید داشتیم، صرفاً می‌تواند کمک بکند. آیات قرآن باز به شأن نزول خودش لزومی ندارد، یعنی جایی چنین مبنایی نداریم که بگوییم که آیات قرآن ارتباط به شأن نزول دارد. بله شأن نزول خودش را ممکن است بگیرد. ببینید این نظر سومی بود که از مرحوم مؤلف گفتم. مرحوم مؤلف خودم را عرض می‌کنم. آخر طرف می‌گفت داشتیم بحث می‌کردیم داشت می‌گفت نظر حاج آقا این است، او می‌گفت نه، ما می‌گفتیم بابا مرحوم مؤلف زنده است خودش. نظر خودش را بگوید.

#### • رفع صوت نزد رسول الله

مثلاً در سوره مبارکه حجرات اصلاً واقعاً فرض بفرمایید که این شأن نزول درست، که یک عده با پیغمبر با صداهای بلند حرف می‌زدند. بعد، پشت درب و دیوار با بی ادبی مثلاً اسم پیغمبر را می‌گفتند. همانجوری که اسم‌های خودشان را می‌گفتند «کجهر بعضکم ببعض» همینجوری با پیغمبر هم همینجوری صحبت می‌کردند. فرض بفرمایید که این درست باشد چنین واقعه‌ای. قرآن این حادثه را شکار می‌کند، بار معنایی‌ای روی این می‌گذارد. مثلاً مثل این که کسانی که با پیغمبر بلند بلند صحبت بکنند این‌ها حبط عمل می‌شوند. کسانی که صدایشان را پایین‌تر از پیغمبر بگیرند این‌ها کسانی هستند که خدا قلب این‌ها را در کوره تقوی ذوب کرده. می‌بینید تناسب‌هایی که وجود پیدا می‌کند در آیات دیگر خارج از این حد شأن نزول است. یعنی تناسب جرم و مجازات، تناسب عمل با پاداش، یک تناسبی پیدا می‌کند که بیش از شأن نزول است. لذا شما نمی‌توانید حتی این آیات را به شأن نزول خودش مرتبط بکنید. آنجا به نظر می‌رسد شأن نزول یک حدی مثل شکار لحظه می‌ماند. که شما انگار منتظرید که حرفی زده بشود، در این حرفی که زده می‌شود شما یک حرفی بزنید. این هم به نظر می‌رسد.

ولی در بسیاری از موارد آیه شأن نزول خودش را هم می‌گیرد. غیر از این که فراتر از شأن نزول را می‌گیرد شأن نزول خودش را هم می‌گیرد. شاید اینجا واقعاً ما می‌توانیم بگوییم شأن نزول خودش را گرفته. ولی بحث این است که شما الان تفاسیر را نگاه بکنید در سوره مبارکه فتح کلاً با شأن نزول معنی دارد می‌شود. یعنی تا می‌رسد به فتح، فتح معنی می‌شود که کجا، یعنی کدام واقعه بوده؟ چه جوری بوده؟ شرایطش چه بوده؟ فتح بعدی‌اش چه بوده؟ یعنی همه این‌ها را به صورت تاریخی دیده می‌شود. می‌خواهم عرض بکنم که آیه لااقلش این است که تاریخ خودش را می‌گیرد و بیشتر. بیشتر از تاریخ خودش را هم می‌گیرد.

پس یک نکته‌ای که از سوره مشخص است این بحث بدگمانی‌ای است که دارد پیدا می‌شود.

- ببینید من سه نظر عرض کردم. نظر یک این است که آیات وصل به شأن نزول است. دو: آیات شأن نزول را می‌گیرد و فراتر. خب این فراترش را از کجا در می‌آید؟ در خود متن آیات و مجموعه‌ای که در خود قرآن داریم. از مجموعه آیات در قرآن به خاطر این که آیات یک حالت انعطاف و «مثانی» هستند نسبت به یکدیگر، شروع می‌کنیم فراتر از آن شأن نزول خودش را می‌گیرد و فراتر. نظر سوم: آیات می‌توانند شأن نزول خودشان را هم نگیرند. می‌توانند، نه این که حتماً شأن نزولشان را نمی‌گیرند. یعنی لزومی ندارد بگوییم حتماً شأن نزول را می‌گیرد و فراتر. ممکن است شأن نزول را نگیرد. این را از کجا متوجه می‌شویم؟ هیچ چیز! آیات را نگاه می‌کنیم، با مجموعه آیات دیگر که بررسی می‌کنیم می‌بینیم که این شأن نزولی که برایش ذکر شده، گیرم که این شأن نزول هم درست باشد این آیه الآن با این شأن نزول نمی‌خورد. پس چه بگوییم راجع به این شأن نزول؟ فرض می‌کنیم که این شأن نزول درست است. می‌گوییم آقا شأن نزول صرفاً بهانه‌ای است به دست خدا برای این که مطلب و آیات مرتبطی را بگوید. آیاتی را بگوید برای خود این مردم. اینجا شأن نزول دارد یک استفاده می‌شود. سوره حجرات اینجوری است، اگر ببینید متن سوره را. سوره مبارکه مجادله همینجوری است، به این دقت نگاه بکنید، شأن نزولها را که نگاه می‌کنید می‌گذارید کنار اینها می‌بینید که نه، واقعاً فراتر از خود شأن نزول رفته آیات. این نظری بود که عرض شد.

### متکی نبودن فهم آیات به روایات

یک بحث خیلی خیلی مبناپی است که یک موقعی باید بنشینیم این بحث را انجام بدهیم که آیات آیا در فهم خودش به روایات متکی است یا نه؟ مبنای تفسیر قرآن به قرآن می‌گوید آیه برای فهم خود آیه متکی به روایت نیست. برای همین تفسیر المیزان را اگر نگاه بکنید می‌بینید که اینجوری بحث می‌کند آیات را کلاً بحث می‌کند با خودش، بعد یک بحثی در انتها دارد «بحث روائی». این مبنا تفسیر قرآن به قرآن است. البته نمی‌خواهم القا بکنم که تفسیر قرآن به قرآن متفق علیها است. بعضی‌ها می‌گویند این روش علامه طباطبایی روشی است که عین «حسبنا کتاب الله» است. یعنی دارد می‌گوید کتاب خدا برای ما کافی است. که این را هم می‌گویند راجع به این روش. و حال این که قبول نداریم ما این را. ببینید برای فهم خود قرآن قرآن متکی به چیزی نیست. ولی برای جمع بندی شدن مطلب دین، دین فرق دارد با قرآن. دین اگر بشود این دیگر روایت لازم دارد. شما ببینید الآن یک آیه فقهی را خود این آیه فقهی پیامش معلوم است. احتیاج به روایت ندارد برای این که پیامش معلوم بشود. احتیاج به روایت ندارد برای این که ما این آیه را بفهمیم. منتهای مراتب آیا از روی یک آیه شما می‌توانید دین استخراج بکنید؟ نه. دین مجموعه‌ای است از آیات و روایات. آن موقع است که باید روایات ذیلش هم بیاید، چیزی که دارد داده می‌شود آن موقع این محصولش می‌شود دین.

ولی بعضی‌ها قائلند به این که ما از آن اول سراغ آیه که رفتیم برویم سراغ روایت. یعنی لیز می‌خوریم می‌رویم سراغ روایت ببینیم روایت راجع به این بحث چه گفته. و بحثش خیلی مفصل است. بحث مبنای تفسیر قرآن به قرآن یا تفسیر قرآن به روایت. و این که کدام اینها درست است، بنده می‌خواهم قویاً عرض بکنم تفسیر قرآن به قرآن تفسیر درستی است و هیچ احتیاجی قرآن به روایت ندارد برای فهم خود قرآن.

هیچ احتیاجی ندارد. این هم هیچ ربطی به «حسبنا کتاب الله» ندارد. «حسبنا کتاب الله» یعنی این که کلاً برای فهم دین شما روایات را بگذاری کنار. یعنی قرآن کافی است. ما نمی‌گوییم برای فهم دین قرآن کافی است. ما می‌گوییم برای فهم قرآن، قرآن کافی است. حتی من بالاتر از این می‌خواهم ادعا بکنم. قرآن برای فهم لغات خودش کافی است. «قرآن تبیاناً لکل شیء» است.

#### • فهم لغات قرآن با خود قرآن

«یتفیؤ ظلالة عن الیمین...» این «یتفیؤ» را که حتی یک بار آمده در قرآن... فهم لغات قرآن. مثلاً شما تقوی را نمی‌توانید بروید این لغت را بروید در مثلاً قرن یک و دو در لغتنامه‌های مثلاً مجمع البحرین و این‌ها ببینید این چیست، با این بخواهید قرآن معنی کنید. قرآن «تبیاناً لکل شیء» است. حتی تبیان لغات خودش هست. یعنی شما یک اجمالی که یک عرب می‌فهمد از تقوی این را متوجه می‌شوید بعد شما باید بروید در خود قرآن پیدا کنید تقوی دارای چه وجوهی است در ادبیات قرآنی. شما نمی‌توانید هرجایی تقوی را به یک معنایی معنی کنید. این را باید خود قرآن بگوید به چه معنایی است. من حتی می‌خواهم بگویم که بالاتر از این‌ها قبول دارم. قرآن در فهم لغات خودش هم احتیاج ندارد به غیر. در فهم لغات خودش، با خودش می‌شود لغاتش را توضیح داد. این می‌شود این که قرآن «تبیاناً لکل شیء» تبیان هر چیزی است. آن موقع نمی‌شود یک چیزی تبیان هر چیزی باشد آن موقع یک چیزی باید تبیان خودش قرار بگیرد. اگر این بحث مبنایی را می‌خواهید ادامه دهید، چون که بحثش خیلی... یعنی از این بحث‌هایی است که یک دو سه جلسه‌ای باید وقت گذاشت، دلایل مخالفین را هم آورد در این بحث‌ها.

#### • نقش آشنایی با روایات در فهم قرآن

البته این را به عنوان نکته آخر فقط اشاره بکنم که خود علامه طباطبایی که خب یکی از کسانی است که تفسیر اجتهادی قرآن به قرآن را واقعاً به یک بلوغ رسانده ایشان. خود ایشان می‌دانید که سه دور بحار را خوانده بودند قبل از این که میزان را بنویسند. یک نکته‌ای هست و آن این است که خواندن روایات به شدت زمینه‌ای به شخص می‌دهد برای این که وقتی که می‌خواهد در آیات وارد بشود گستردگی‌ای که می‌خواهد متوجه بشود فرق می‌کند. خود شأن نزول‌هایی که خوانده گاهی اوقات تأثیر مثبت می‌گذارد، البته گاهی اوقات تأثیر منفی هم می‌گذارد. برای همین است که من خودم در کار علامه طباطبایی که نگاه می‌کنم فکرمی‌کنم آن «بحث روایی» را که خیلی وقت‌ها می‌کند، این اول مثلاً یک چیزهایی را نگاه کرده، مثل این که رفته حل المسائل نگاه کرده بعداً آیات قرآن را که می‌گذارد کنار یکدیگر واقعاً آیات قرآن را دارد می‌گذارد کنار یکدیگر یعنی کار روایی نمی‌کند. آیات قرآن را دارد می‌گذارد کنار یکدیگر ولی مشخص است معلوم است یک جوابی را دارد که می‌خواهد انگار به جوابی برسد، البته این بحث بعضاً هم رهن می‌شود.

#### • معنای اولی الامر در قرآن

من سر همان سوره مائده سر «إنما ولیکم الله» آنجا عرض کردم روایاتی که خب اینقدر گفته‌اند «إنما ولیکم الله» یعنی امیرالمؤمنین. خود این فضا، فضای «اولی الامر» باز دوباره در سوره مبارکه نساء می‌برد شخص را -فضای روایی‌ای که ذیلش هست- می‌برد شخص را به این سمت که بگوید خب «اولی الامر» یعنی من باید در بیاورم. مثل این که یکجور پشت صحنه طرف می‌شود. من باید در بیاورم که «اولی الامر»



یعنی امام معصوم. یعنی معصوم. من چون این را باید در بیاورم، می‌آیم در «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر» سعی می‌کنم، سعی بلیغ برای این که در بیاورم «اولی الامر» با این اطاعت یعنی معصوم. در صورتی که «اولی الامر»ی که در زمان خودشان بوده معصوم بوده. این به معنای این نیست که «اولی الامر» یعنی معصوم. لذا آیه می‌بینید به راحتی کما این که آقای منتظری در دراسات در ولایت فقیه آنجا در همان جلد یک «اولی الامر» را ایشان مفصل بحث می‌کند. شاید مفصل‌ترین جایی که «اولی الامر» را بحث کرده‌اند در همین کتاب آقای منتظری است. «اولی الامر» را که بحث می‌کند می‌گوید قطعاً این ولی فقیه است. که «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر». گاهی اوقات می‌خواهم به شما بگویم روایات کمک می‌کند. گاهی اوقات هست روایات می‌تواند برای فهم معنای قرآن یک مقداری هم رهنمی بکند. حالا دیگر این‌ها باید باشد. می‌گوید این زمان بگذار تا وقتی دگر. این بحث خیلی مبنایی است دیگر در بحث‌های قرآنی.

### ولایت، صراط مستقیم

یک نکته دیگر هم که چند جا در آیات قرآن می‌بینید در اینجا هی هدایت به صراط مستقیم است. که هم در آیه ۲ هست، در آیه ۲۰ هم می‌بینید که این هست.

یک بحث دیگری که مفصل در این آیات وجود دارد، که حالا بحث صراط مستقیم را به دلیل این که من توضیح داده بودم، بحث صراط مستقیم خیلی بحث مهمی است که «اهدنا الصراط المستقیم» شما می‌گویید، با آن چیزی که در سوره نساء هست و بحث‌های مربوط به صراط مستقیم، حالا بگذارید باز اگر لازم شد سر جایش بگویم. این بحث را هم می‌گذاریم کنار، که دقت بکنید در آیه ۲ با این عبارت است «فیتم نعمته علیکم و یهدیک صراطاً مستقیماً». شما بحث اتمام نعمت برایتان یک حس نوستالژیک ایجاد می‌کند. تا می‌گویند اتمام نعمت آدم یاد چی می‌افتد؟ غدیر دیگر «أتممت علیکم نعمتی». ببینید ما اصلاً در آیات «أتممت» نداریم إلا همانجا. همه‌اش دارد «یتّم» که می‌خواهد اتمام نعمت انجام بشود. تا در آن ماجرا. که آن ماجرا هم ماجرای غدیر نیست. من آنجا سر جایش عرض کرده‌ام. غدیر به عنوان یکی از تطبیقاتش است. آنجا در حقیقت مطلب مطلب ولایت است اصلاً. آنجا تمام این «یتّم»‌ها می‌شود «أتممت» دیگر. می‌شود «أتممت علیکم نعمتی». اینی که زمینه‌ای بوده، باید صراط مستقیم اصلاً همین است بحثش. که شما به سمت صراط مستقیم هدایت می‌شوید، بحث‌هایی بوده که از قبل کرده‌ایم ولی به این نکته‌اش دقت بکنید که «یتّم نعمته علیکم» اینجا وجود دارد.

### عنوان بادیه نشینی در قرآن

یکی از بحث‌های مهمی که در این سوره وجود دارد - که ما این را هم فعلاً داریم واژگانی یک مقداری آیاتش را دنبال می‌کنیم - مسأله‌ای است به نام بادیه نشینی. ببینید بادیه نشینی در سه جا در قرآن، دو جا اصلی‌اش آمده دیگر. یکی در سوره مبارکه توبه آمده یکی سوره مبارکه فتح. مسأله بادیه نشینی باز از آن مسائلی است که باید شأن نزولی نگاه نکرد. بادیه نشینی در زمان پیغمبر یک مسأله جغرافیایی بوده که در این مسأله جغرافیایی یک تبعات فرهنگی هم بوده. مسأله جغرافیایی بوده با پیوست فرهنگی. یک خورده با این اصطلاحات امروز که مُد شده... باز این بادیه نشینی از آن مسائلی است که آیا منظور این است، الآن بخواهیم بررسی کنیم یعنی یک عده‌ای که می‌روند در بیرون در در و دهات می‌نشینند؟ آیا این است بحث؟ یا نه، یک فرهنگی است باید امروز اسم آن فرهنگ را گذاشت بادیه نشینی؟ اسم یک فرهنگی است که به

آن فرهنگ می‌شود فرهنگ بادیه نشینی اطلاق کرد البته زمان پیغمبر به جهت جغرافیایی هم بادیه نشینی بوده. در حاشیه مدینه یک عده‌ای زندگی می‌کردند با ویژگی‌هایی. این‌ها قدری‌اش در سوره مبارکه توبه که بحث می‌کردیم، آیه ۹۸ توبه را بیاورید، با این آیه سوره مبارکه فتح یک مقایسه‌ای بکنیم. یک نکته‌ای بگویم.

ببینید با این آیه ۶ که بحث منافقین و منافقات. یعنی زن و مرد منافق و زن و مرد مشرک که بعد می‌بینید آیات بعدی سوره مبارکه فتح از آیات ۱۵-۱۶ می‌رود در بحث بادیه نشینی. می‌بینید که یک مقداری شبیه به یکدیگر است این آیات؟ «و من الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرمًا». این را یک بار دیگر هم گفته بودم که «أعراب» جمع چیست؟ «أعرابی». یعنی بادیه نشین. آن «عرب» جمعش می‌شود «عرب». لذا این هی دارد «الأعراب» منظور عرب‌ها نیستند. خب این‌ها همه‌شان عربند. خب چیز نبوده که حالا مثلاً اعراب اینجوری‌اند. نه، این‌ها همین این پدیده بادیه نشینی بوده که در آنجا اتفاق می‌افتاده و این‌ها حالا خود آیات قرآن را الآن چندتایش را با یکدیگر نگاه می‌کنیم در این زمینه

#### • نفاق اعراب

«ومن الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرمًا» آن چیزی که می‌خواهند انفاق بکنند این‌ها را غرامت حساب می‌کنند. یعنی کمک به نظام اسلامی نمی‌کردند این‌ها. «و یتربص بکم الدوائر» و منتظر حوادث بد بودند برای شما. بعد دارد که «علیهم دائرة السوء» این‌ها پیشامدهای بد برای خودشان. «والله سمیع علیم». البته یک سری از اعراب هم بوده‌اند که این‌ها «یؤمن بالله و يتخذ ما ينفق قربات عند الله و صلوات الرسول...» یعنی یک سری آدم‌های خوب داشته‌اند در این‌ها ولی آنچه که فرهنگ بادیه نشینی است در درجه اول، که آیه ۱۰۱ را بیاورید می‌بینید که یک منافقینی در این منطقه... آیه ۹۷ را ببینید اول. ببینید وقتی خواسته توضیح بدهد گفته «الأعراب أشد کفرًا و نفاقًا» بادیه نشین‌ها خیلی کفر و نفاق شدیدی دارند. حرفه‌ای نیستند در نفاق‌ها، دقت بکنید. حرفه‌ای‌هایشان در ۱۰۱ معلوم می‌شود چه کسانی هستند. ولی این‌ها هم شما حساب بکنید با فرهنگ بادیه نشینی ترکیب می‌شود خیلی هم شدید برخورد می‌کنند در کفر و نفاق. «أشد کفرًا و نفاقًا و أجدر أن لا يعلموا حدود ما أنزل الله علی رسوله» و این‌ها شایسته‌ترین‌ها هستند برای این که از فرهنگ دینی هم به دور باشند. از «حدود ما أنزل الله علی رسوله» از قرآن و فرهنگ دینی. شما فرض بکنید یک گروهی که از فرهنگ دینی به دور است و در حاشیه مدینه هم هست، با ذهنیت‌های دینی بزرگ نشده‌اند. این‌ها نیامدند تقویت حکومت اسلامی را بکنند در شهر مدینه. چون که شهر مدینه مهم بوده. شهر مدینه آن موقع یعنی پایتخت حکومت اسلامی پیغمبر. وقتی حکومت اسلامی پیغمبر فقط مدینه بوده، این‌ها تا این حد نیامدند که بیایند وسط این علم بخواهند سینه بزنند زیر این علم، اینجوری نبوده‌اند. در یک حاشیه نشینی در شهر مدینه این‌ها زندگی می‌کرده‌اند، از مسائل دینی هم که خب همیشه هی خطبه‌های پیغمبر است، آموزه‌های پیغمبر است، مدینه وحی پیغمبر است، این‌ها هم به دورند. مسلمان هم هستند. با خشونت بادیه نشینی هم ترکیب شده. تولید یک فرهنگ خاصی در این‌ها کرده. که از این‌ها به همین دلیل یک نفاقی ساخته، یک نفاق و کفری در این‌ها درست کرده، با منافقونی که در خود مدینه هستند این‌ها دستشان رفته در یک کاسه.

#### • جایگاه منافقین بعد از رحلت رسول الله

یک نکته‌ای که جالب توجه هست، خطبه‌ای دارند امیرالمومنین می‌گویند که آقا شما جواب این سوال را بدهید، یک سوال تاریخ اسلامی مهم. شما می‌بینید قرآن راجع به این منافقین اینقدر صحبت می‌کند و هرچقدر پیش می‌روید بیشتر صحبت می‌کند. بعدش که حکومت عوض می‌شود و سقیفه می‌شود و یعنی با رحلت پیغمبر این منافقین یکه‌پویی نیست می‌شوند! چند فرض دارد: یا فرضش این است که این‌ها یکه‌پویی پودر شدند و از بین رفتند. که این خیلی فرض بعیدی است. چرا؟ به دلیل این که همینجوری دارند قدرت پیدا می‌کنند، قدرت پیدا می‌کنند، قدرت پیدا می‌کنند در مدینه دارد هی تذکرات خدا زیاد می‌شود. یا این‌ها یکه‌پو همزمان با رحلت پیغمبر این‌ها پودر می‌شوند! خب این که خیلی فرض بعیدی است. یا این‌ها منافقین مجموعاً مهاجرت می‌کنند می‌روند. خب این هم که فرضی است که هیچ جایی ذکر نشده که مثلاً دیگر یک اکپ می‌شوند دیگر اصلاً... یا این که می‌روند در بدنه حکومت. که می‌روند در بدنه حکومت. یعنی یکه‌پویی شما می‌بینید که منافقین دیگر نیستند. اصلاً چنین گروهی را پیدا نمی‌کنید دیگر. این‌ها معلوم است رفته‌اند در بدنه حکومت دیگر قرار گرفته‌اند. یعنی آن سیر افزایشی‌ای که داشته‌اند می‌خواسته‌اند بروند حکومت را بگیرند، رفته‌اند گرفته‌اند دیگر. آن موقع اگر منافقین آمده‌اند حکومت را گرفته‌اند شما باز نقش مثلاً در تاریخ که نگاه می‌کنید نقش قبیله بنی‌اسلم که قبیله‌ای بوده که شما می‌بینید که یکه‌پو سقیفه که می‌شود بیعت را که می‌گیرند می‌بینید قبیله بنی‌اسلم می‌ریزد در مدینه، یک قبیله قداره کثی از همین بادیه نشین‌ها بوده. می‌ریزد در مدینه از همه بیعت می‌گیرد تمام می‌شود می‌رود. یکه‌پو می‌بینید می‌روند بیرون. به جهت تاریخی اینجوری دیده‌اند خیلی‌ها. گفته‌اند که اتفاقاً قبیله بنی‌اسلم آن موقع آمده بود در مدینه برای خرید خواروبار. خب چرا با خودش شمشیر بلند می‌کند می‌آورد؟ دارد می‌آید مدینه خرید کند دیگر. چه چیزی است؟ اتفاقاً قبیله بنی‌اسلم آمده بود آنجا برای این که خواروبار را بخرند ببرند. آمده‌اند می‌بینند اوضاع اینجوری است، می‌ایستند از همه بیعت می‌گیرند بعد می‌روند. به نظر می‌رسد این خیلی تحلیل ساده‌ای است از این بحث. این همان است که با منافقون در مدینه، که خود بحث نفاق در مدینه خودش یک بحثی است اصلاً.

#### • ارتباط وثیق منافقین داخلی با اعراب

شما آیه ۱۰۱ را نگاه کنید «و ممن حولکم من الأعراب منافقون» یک کسانی از اعراب حول شما هستند این‌ها منافقونند. «و من أهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم» یک عده هم از اهل مدینه هستند، این‌ها فوق تخصص دارند در نفاق دیگر. یعنی اینقدری که اصلاً قابل شناسایی نیستند برای شما. «مردوا علی النفاق لا تعلمهم» شما نمی‌شناسید «نحن نعلمهم» معلوم است قابل شناسایی برای جامعه دیگر نیست. یعنی جامعه متوجه نمی‌شود این‌ها منافقونند. یعنی اینقدر حرفه‌ای منافقند. درون مدینه هم هستند. کنار دست خود پیغمبر هم هستند. در وسط جامعه هم هستند. ولی این‌ها یک ارتباطی معلوم است که با این اعراب و بادیه نشین‌ها که بیرونند دارند. این است تحلیل این که چرا بنی‌اسلم یکه‌پویی می‌ریزد همه را از بین می‌برد بیعت می‌گیرد بلند می‌شود می‌رود از آنجا. معلوم است که یک زمینه‌ای داشته.

آن موقع خلاصه یکی از پدیده‌هایی که خلاصه ما در این سوره هم با آن برخورد داریم همین بحث اعراب است که آن موقع در سوره حجرات که اینجوری مطرح می‌شود که دیگر در آن شلم شوریای سوره مبارکه حجرات آخرش «قالت الأعراب آمنا» شما نگاه بکنید سوره مبارکه حجرات را. باز گواهی می‌دهد که نفاق

این‌ها سرچشمه گرفته از چه جریانی است. «قالت الأعراب آمنة» اعراب می‌گویند ما ایمان آوردیم. «قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا» شما نگویند ایمان آوردیم، بگویند اسلام آورده‌ایم. یعنی تسلیم شده‌ایم. تحت اقتدار نظام ما دیگر حرفی نمی‌توانستیم بزنیم. اینجا دیگر بحث تسلیم این‌هاست. که حالا در فضای شلم شوربای سوره مبارکه حجرات که قورباغه هم هفتیرکش شده آنجا در سوره مبارکه حجرات که بررسی بشود آنجا می‌بینید که سهم‌خواهیشان از انقلاب شروع می‌شود. یعنی کسانی که کلاً زیرپای انقلاب را می‌کشیدند یک موقعی و اصلاً کمک نمی‌دادند و برای تقویت خود نظام هم نبودند وسط صحنه و در حاشیه‌ها بودند می‌بینید که این‌ها هم دیگر آمده‌اند که اگر اینجوری است خب «قالت الأعراب آمنة» ما هم هستیم. که می‌گویند که «قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لمّا يدخل الإيمان في قلوبكم» شما ایمان در قلبتان نرفته. این نرفتن ایمان در قلب این‌ها و هزینه ندادنشان هم چون که به لحاظ جغرافیایی بادیه نشین بودند، یک ترکیب فرهنگی خلاصه از این‌ها درست کرده. که آن موقع در سوره مبارکه فتح به یک ابعاد دیگری از این بادیه نشینی دارد اشاره می‌شود که این‌ها در مسأله بادیه نشینی اینجوری می‌گویند اینجوری می‌خواهند، که منتظرند که ببینید چه حوادثی پیش می‌آید، برای نظام اسلامی، برای پیغمبر چه حوادثی پیش می‌آید. خودشان را دور نگه می‌دارند تا موقع غنیمت‌ها وارد بشوند موقع پرداخت هزینه‌ها وارد نمی‌شوند دیگر.

#### • مصداق امروزی فرهنگ بادیه نشینی

این یک فرهنگی است که از اعراب و بادیه نشین‌ها یک منافق جدی جدی درست کرده. ایمان در قلبش وارد نشده، که حتی بعضی‌ها می‌بینید که در خود مدینه که بودند این‌ها آرزو می‌کردند که کاش ما مثلاً شما ببینید سوره مبارکه احزاب را آیه ۲۰ را نگاه بکنید. بعضی‌ها که در خود مدینه بودند، این‌ها همین‌هایی بودند که عملاً رفته بودند فرار کرده بودند از مدینه و دیگر عرض کردم با همه خصوصیات، این را می‌خواهم عرض بکنم فرهنگ اعراب بادی دربیاید نه اینکه بگوییم یک عده بادیه نشین بودند، حالا به من چه یک عده بادیه نشین بودند. الآن بگو بادیه نشینی چه نوع فرهنگی است، چه نوع تفکری است. «یحسبون الأحزاب لم يذهبوا» این‌ها فکر کردند که احزاب نرفتند. «و إن يأت الأحزاب» اگر این دشمنان که در جنگ احزاب بودند برگردند، «يودوا لو أنهم بادون في الأعراب يسألون عن أنبائكم» این منافقینی که در مدینه بودند دوست داشتند که اگر این‌ها برگردند -چون که این بحث شد که ممکن است این‌ها برگردند این احزابی که شکست خوردند- بعد این‌ها چنان ترسیده بودند از این قضیه دوست داشتند که «أنهم بادون في الأعراب» این‌ها می‌رفتند با همین بادیه نشین‌ها در همان بادیه می‌نشستند دیگر اینقدر هزینه نمی‌دادند. همین مقدار هزینه را هم نمی‌دادند. «يسئلون عن أنبائكم» ببینید یک فرهنگ است‌ها. هزینه دارد فعلاً خبر بگیرد که چه به سر نظام اسلامی دارد می‌آید، چه به سر مؤمنین دارد می‌آید، چه به سر کسانی که پارکاب ایستاده‌اند دارد می‌آید. و بعد این را تحت عنوان عقلانیتی هم حتی جا زدن که ما که گفتیم که این یک کار غیرعقلانه است. با این ادبیات هم همراه است. «و لو كانوا فيكم ما قاتلوا إلا قليلاً» که این بحث «قلیلاً» هم که بعدش می‌گوید که «ذكر الله كثيراً» که ذکر خدا کثراً بکنند که بعدش در سوره نساء راجع به منافقین دارد که «و لا يذكرون الله إلا قليلاً» این‌ها قلیل به یاد خدا هستند. این‌ها ایمان در دلشان هست؟ این‌ها یاد خدا هستند؟ که منظور هم همین به معنای یاد خدا نیست. یاد خدا یعنی این که بیاید وسط صحنه.

حالا به هر جهت یکی از نکاتی که باز دوباره در سوره مبارکه فتح ما می بینیم همین مسأله اعراب است که یکی از باز دوباره سلطان بحث‌هایش در همین سوره مبارکه فتح است. با توجه به این که چند تا از کلیدواژه‌های این سوره را الآن توضیح دادیم و مبانیمان را در این بحث توضیح دادیم این آیه ۱ و ۲ را لااقل بنده تا یک حدی معنی بکنم و تمام بکنیم.

### ارتباط غفران ذنب با فتح

«بسم الله الرحمن الرحيم إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً» خب ترجمه‌اش که واضح است. ما برای تو یک فتح مبین قرار دادیم. این فتح مبین خود آیه گفته. ببینید این فتح در خود سوره معلوم است که به حوادث سیاسی مرتبط است. چرا؟ به دلیل خود آیه. چون که می گوید «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر» برای این که خدا گناه‌های ماتقدم و گناه‌های ماتأخر تو را ببخشد. این خود این آیه ۲ محل جنجال شده در مباحث کلامی ما حتی. که اینجا بالاخره خدا دارد نسبت می دهد به پیغمبر که این فتح را برای تو قرار دادیم تا این که گناه ماتقدم یعنی گناه‌هایی را که از قبل انجام دادی و گناه‌هایی را که به بعد انجام می دهی، این گناه‌ها را خدا بر تو ببخشد. که خودش می گویم گفته‌اند که پس پیغمبر دارای ذنب است.

این آیه را اگر بخواهیم یک توضیح دقیق راجع به آن بدهیم، اولاً آیه دارد گناه پیغمبر و بخشش گناه پیغمبر را به یک فتح مرتبط می کند. این ارتباط ارتباط منطقی‌ای نیست اگر گناه به معنای همین گناه‌های ظاهری انجام بشود. چون که غفران یک ذنب در فضای یک فتح انجام نمی شود. در فضای چه انجام می شود؟ استغفار و توبه. یعنی باید استغفار بکنند همان جور که گفته‌اند که «و استغفر الله» که «و من يستغفر الله يجد الله غفوراً رحيماً» خب کسی استغفار بکند خدا هم غفور است. این که یک فتح سیاسی بخواهد انجام بشود در پرتو یک فتح سیاسی بیاید یک گناهی بخشیده شود این خارج از قواعد باب استغفار و توبه است که در کل قرآن پخش شده. پس این یک چنین معنایی نمی تواند داشته باشد. چه معنایی می تواند پس داشته باشد؟

یک نکته دیگر: اصلاً گیرم که این گناه گناه ظاهری است و این استغفار هم بوده. که ظاهر آیات هم نمی خورد. چون که فتح در کل سوره من عرض کردم به شما هم نشان دادم که به معنای فتح‌های از نوع فتوحاتی است که جامعه اسلامی انجام می دهد و نظام دارد انجام می دهد. هیچ استغفاری گناه بعدی آدم را نمی بخشد. این مثل امان نامه دادن است. استغفارها حداکثر کاری که از آن‌ها بر می آید این است که گناه ماتقدم را می بخشد دیگر گناه ماتأخر را که نمی بخشد. این روایاتی مثل این که اگر کسی بر ابی عبدالله بگرید او گناه ماتقدم و ماتأخرش بخشیده می شود، لزومی ندارد اصلاً این‌ها بررسی سندی بشود، این متنش کاذب است. یعنی کسی بگوید گریه بر ابی عبدالله حالا گناه قبلی را ببخشید خب یک چیزی ولی گناه بعدی را ببخشد یعنی چه دیگر؟! یعنی مثل امان نامه می ماند. شما گریه اگر بکنی دیگر برو گناه کن. دیگر دارد می بخشد همه را. به این تفسیری که الآن عرض کردم متن این روایات متن کاذبی است. مگر تفسیر دیگری بشود که عرض خواهم کرد.

پس گیری که در خود این آیه هم هست همین است. یعنی شاهی است که مربوط به گناهان معمولی نیست. با دو شاهد. چه شاهی؟ ۱. ارتباط این گناه‌ها به ماجرای فتح. ۲. ارتباط این فتح به گناه و بخشش گناهان آینده و ماتأخر. از اینجا معلوم است که... پس چه می تواند جواب این باشد؟ جواب این همان است

که امام رضا دادند این جواب را. البته نمی‌خواهم بگویم اگر امام رضا نمی‌فرمودند ما نمی‌توانستیم بفهمیم. چون ما با این آقای سیدان در قم سر همین آیه بحثمان شد. ایشان خواستند استناد بکنند به حرف امام رضا ما می‌گفتیم نه شواهد قرآنی دیگری هم داریم. لزومی به استناد به فرمایش امام رضا نیست. از خود متن آیه می‌تواند این استفاده بشود.

شما ببینید یک گناهی را می‌خواهید حساب بکنید در فضای سیاسی. گناه در فضای سیاسی یعنی چه؟ یعنی این که شما تا حالا یک کاری می‌کردید، این کار کار بدی بود. از دید اشخاص کار بدی محسوب می‌شد. با یک تغییر پارادایم، تغییر دستگاه مختصات عملاً می‌بینید که تمام آنچه که کار بد محسوب می‌شد چه قبل، چه بعد، همین این دیگر کار را خوب می‌کند. شما ببینید الآن یک نقطه مختصات را حساب کنید که  $x$  و  $y$  آن منفی باشد. شما مختصات را عوض بکنید. این  $x$  و  $y$  دیگر مثبت است. قبلش هم  $x$  و  $y$  دیگر مثبت می‌شود. یعنی با این تغییر مختصاتی که شما دارید ایجاد می‌کنید. یک موقع هست شما دارید یک کاری می‌کنید، تف و لعنت می‌کنند آدم را که شما دارید این کار را می‌کنید. دارید بدبخت می‌کنید مشکل ایجاد می‌کنید چه می‌کنید چه می‌کنید. کلاً با دید منفی برخورد می‌شود با این کار شما. می‌آید این عمل منجر به یک فتح می‌شود. چه می‌شود؟ چه اتفاقی می‌افتد؟ دیگر می‌گویند همان کارهایی هم که از قبل می‌کردی معلوم است درست بوده که انجام می‌دادی. این می‌شود غفران سیاسی‌ای که دارد برای پیغمبر اتفاق می‌افتد. برای قبل و بعدش دارد این اتفاق می‌افتد. یعنی دستگاه مختصات ذهنی مسلمین دارد عوض می‌شود. چرا؟ چون که فتح انجام شده. به یک دستاورد رسیده‌ای. دستاورد شده این الآن. همان چیزی که بد بوده همان کارها هم خوب می‌شود دیگر.

این توضیح توضیحی است که می‌بینید هم به فتح مرتبط است هم به این گناهها و بخشش این گناهها مرتبط است. منتهی این گناهها گناه‌های خود پیغمبر است یا گناهی است که دیگران دارند فکر می‌کنند پیغمبر خطا کرده در اینجا؟ دیگران دارند یک چنین فکری می‌کنند که پیغمبر یک خطایی کرده، آن خطای پیغمبر حالا دیگر دارد با آن معامله کار خوب می‌شود. یعنی کار خوبی کرده پیغمبر.

#### • ذنب برای پیامبر از دید دیگران

- از دید آن‌ها نسبی است. چون عرفی است نسبی است. الآن در جهت جواب سوال شما الآن عرض می‌کنم سوره مبارکه شعراء را بیاورید آیه ۱۴. یک مشتم معروفی زده حضرت موسی که خیلی معروف است و زده آدم کشته. البته قتلش قتل خطای محسوب می‌شود. یعنی به قصد کشت زده بوده و با آلت قتاله هم زده بوده با مشتم زده بوده. مثل این چیزهایی که اتفاق می‌افتد طرف را هل داده بوده سرش خورده یک جایی. در سوره مبارکه شعراء وقتی که می‌گوید «و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی فأرسل إلی هارون» که این زیان من خلاصه خوب گویا نیست این پیام نبوت را به سمت او هم بفرست. یعنی خلاصه دنبال او بفرست او بیاید. البته این به معنای این نیست که حضرت موسی آدم الکفی بوده در بیان مطالب خودش. اصلاً به این معنی نبوده. «أفصح من لساناً» بوده. یعنی حضرت موسی فصیح بوده حضرت هارون فصیح‌تر بوده. شاید این «أنت منی بمنزلة هارون من موسی» شاید این تکه‌هایش هم باشد. واقعاً امیرالمؤمنین أفصح از پیغمبر است. پیغمبر هم فصیح است. خب امیرالمؤمنین أفصح از پیغمبر است. شاید به این تکه‌هایش هم بخورد. البته شاید ذوقی

باشد ولی حضرت امیر... «فأرسل إلى هارون و لهم على ذنب فأخاف أن يقتلون» ببینید نمی گوید من گناه کرده‌ام. من گناه نکرده‌ام. من آدم که نکشته‌ام که. ولی «و لهم على ذنب» برای آن‌ها به گردن من ذنبی است. «فأخاف أن يقتلون» من می‌ترسم که این‌ها من را بکشند. یعنی از دید آن‌ها من گناه کرده‌ام. ولی من گناه نکرده‌ام

لذا ببینید کاری که پیغمبر کرده با جامعه مشرکین و بلایی که کلاً سر مسلمین هم درآورده مجموعاً واقعاً از دید مردم کار بدی کرده پیغمبر. شما نگاه بکنید یک جامعه را واقعاً منفجر می‌کند پیغمبر. یک جامعه‌ای که داشته با یک نظام اقتصادی‌ای حرکت می‌کرده. با یک نظام پرستشی حرکت می‌کرده. این‌ها بالاخره بت‌هایی... جامعه شکل گرفته‌ای بوده به هر جهت. حرکت پیغمبر پسر را به جان پدر، پدر را به جان پسر، او را به جان همسر... یعنی یک بلوا به پا می‌کند دیگر در جامعه. این حرکت پیغمبر یک چنین آثاری داشته. و بعدش شما حساب بکنید که این‌ها بلند می‌شوند می‌روند مدینه و از خانواده به دور می‌افتند و می‌روند برای خودشان یک جماعت کوچکی می‌شوند در یک جا و بعد همه‌اش درگیری پشت درگیری و هیچ موقع هم این‌ها به رسمیت شناخته نشدند یعنی به صورت یک گروه پارتیزانی در مدینه دارند عمل می‌کنند هیچ موقع هم در شبه جزیره این‌ها گد رسمی نگرفتند آخرش. یعنی در شبه جزیره هنوز... چون که این‌ها ماجرای بعد از احزاب است از خود چیز معلوم است که در چه فضایی... این‌ها هنوز هیچ گد رسمی‌ای ندارند از آنجا به صورت پارتیزانی هم عمل کرده‌اند، بعدش هم جنگ‌هایی که کرده‌اند همه‌اش زده‌اند برادر و رفیق و دای و عمو و این‌ها را همه‌اش زده‌اند کشته‌اند دیگر. شما حساب بکنید این ترکیب خیلی جالبی نیست که. پیغمبر سردمدار یک چنین جریانی شده. و بعدش هم همیشه از طرف مسلمین ضعیف‌الایمانی در داخل که در سوره احزاب می‌بینید مفصلند این‌ها یک جوری مورد شماتت هستند که بالاخره این چه کاری است شروع کردیم خلاصه.

تا ماجرا به یک فتح کشیده می‌شود. به یک دستاورد بزرگ کشیده می‌شود که این فتح فتحی بوده که عملاً این‌ها را استقرار داده دیگر. حالا ببینید در این فتح دیگر می‌گویند که آقا هرچی قبل انجام دادی هرچی هم بعد انجام بدهی همه‌اش دیگر درست است. تمام این کارهایی که از قبل انجام دادی. نمونه‌اش را آدم برخورد می‌کندها. من که نبودم منتهی بچه‌هایی که به صورت پارتیزانی در مشکلات عمل کرده‌اند، آن‌ها دقیقاً همینجوری عمل کردند. وقتی عمل کردند بدون هیچ رسمیتی در چیز عمل شده. این‌ها یک حرکتی کردند و این‌ها تا رفتند رسمی شدند. تا یک مدت زیادی مورد شماتت بودند همه. ولی به محض این که رسمیت احراز شد همه چیز پارادایم عوض شد. همه این‌ها شدند مجاهد فی سبیل الله از این به بعد. تا حالا اسمشان دیوانه‌های بی عقل چیز بود، به محض این که گد رسمی مدرسه آمد اسم همه این‌ها شد مجاهد فی سبیل الله. و این شد که بسیار کار درستی و از قبل هم کار درستی بود! این مال چیست؟ این مال تغییر پارادایم‌های ذهنی است. این گناه گناهی است که آن‌ها دارند فکر می‌کنند که پیغمبر دارد خطا می‌کند. آثار فتوحاتش که مشخص شود... این است که می‌تواند این آیات را توضیح بدهد. نه گناه گناه پیغمبر است. اگر گناه پیغمبر باشد همان مشکلاتی است که عرض شد.

- چون که خدا این زمینه را دارد فراهم می‌کند. چون که بالاخره خدا هست که باید این غفران را. غفران همیشه وابسته به خداست.

- آن «و استغفری لذنبک» است. خطاب به پیغمبر نیست. یک عبارت دیگری دارد «عفی الله عنک». آن عبارت «و استغفری لذنبک» مال زلیخاست. ولی ما «و استغفر لذنبک» به پیغمبر نداریم. آن چه که داریم «عفی الله عنک لم أذنت لهم» این را داریم در سوره توبه. که خدا ببخشدت چرا به آن‌ها اجازه دادی بروند جنگ؟ اجازه نمی‌دادی. چرا اجازه دادی که نروند، بمانند. این را داریم راجع به پیغمبر که آن هم جواب خودش را دارد، در خود همان سوره جوابش را داده‌ایم. در بحث انسان کامل هم مفصل این بحث‌ها جواب می‌دهد. این غفران الاهی چون که هر ماجرای بخششی طرفش به دست خداست.
- ببینید شما چاره‌ای ندارید جز این که این آیه را، البته یک تفسیر دیگری دارد که وقت نمی‌کنیم الآن بگوییم. که در آن تفسیر که البته به نظر می‌آید آیات را باید از فضای سوره جدا کرد. این آیه آن موقع به جای این که گناه برای پیغمبر اثبات بکند نشان عصمت پیغمبر می‌شود همین آیه. منتهی آن چون که توضیح باید من عرض بکنم، توضیحش دیگر در این مجال نگنجد ولی اینی که شما ببینید بالاخره باید یک چاره‌ای بکنید اینجا. فتحش سیاسی است، از آنور هم دارد یک غفرانی ایجاد می‌شود برای «ما تأخر». این‌ها را باید با مجموع آیات سازگار ببینید.
- خب خدا باید این شرایط را به وجود بیاورد تا این بخشش انجام بشود. یعنی فتح مبینی انجام بشود تا این که خدا ببخشد، یعنی تا این که خدا چنین بخششی را ایجاد بکند. نه این که گناه کرده پیغمبر خدا ببخشدش. این بخشش در ذهن جامعه، به عبارت امام رضا این گناه «بزعمهم»، گناه به زعم آن‌ها بخشیده شود. گناهی که به زعم آن‌ها باشد خب خدا باید این گناه را در ذهن این‌ها ببخشد دیگر. چون که به زعم این‌هاست گناه. گناه مال پیغمبر که نیست. گناه مال این‌هاست، در گمان این‌هاست. خدا باید گمان این‌ها را درست بکند. این درست کردن گمان این‌ها سرش به دست خداست. که «لیغفر لک الله ما تقدم منها و ما تأخر».

### تعبیر از یک صلح به فتح المبین

آن موقع این فتح اصلاً چی بوده؟ که از درون خود آیاتش آیات ۲۶ و این‌هاش معلوم است که این فتح، و به جهت تاریخی به جریان صلح حدیبیه می‌خورد. عجیب است. این نکته به عنوان نکته پایانی. که خدا گاهی اوقات ممکن است یک صلح را اسمش را بگذارد فتح. ما خیلی وقت‌ها چوب ندانستن تاریخ اسلام و تحلیل‌های تاریخی را می‌خوریم. فکرمی‌کنیم که فتح همیشه در فرض این است که با مخ بروی توی طرف مقابل. فکرمی‌کنیم فتح فقط همین صورت و همین تصویر را داریم ما راجع به فتح. و حال آن که یک داستانی اتفاق می‌افتد در طول تاریخ اسلام به عنوان صلح حدیبیه، ظاهرش بسیار خفیف است و استخفاف پیغمبر است ظاهرش. ظاهری که در خود این سوره هست کاملاً برای پیغمبر بد است اصلاً. ولی هم قرآن از آن به نام فتح یاد می‌کند، هم در روایت به عنوان «ما کان قضیه أعظم منها برکة» پر برکت‌ترین قضیه در تاریخ اسلام همین ماجرای است به نام یک صلح.

بدون این که بخوایم اشاره کنم - واقعاً اشاره به گفتمان‌های سیاسی موجود ندارم - ولی کلاً تصور نشود - این تصور به صورت کلی را من دارم نقد می‌کنم، نه تصور گروه یا بحث سیاسی خاصی ندارم - این تصور که حتماً و حتماً، إلا و لابد فتح در فرضی صورت می‌گیرد که شما با مغز توی طرف مقابل می‌خواهی حمله



بکنی، لزوماً فتح در اینجا صورت نمی‌گیرد. شما ببینید گاهی اوقات سخن در این است، ما می‌خواهیم به یک قلعه‌ای برسیم. به این قلعه که می‌خواهیم برسیم از یک جبهه‌ای می‌زنیم یک جایش می‌خوریم به دیواره، می‌خوریم به دیواره چند راهکار وجود دارد در ارتباط با این دیواره. یا این که می‌گوی من خورده‌ام به دیواره، این دیواره را می‌روم. نه تنها خودم می‌روم همه هم باید با من این دیواره را ببینند. یک موقعی هست که شما نگاه می‌کنی، یک نگاهی به این قلعه می‌کنی، می‌بینی ممکن است این قلعه یال‌هایی داشته باشد که شما با هزینه کمتر بدون این که بخوای خودت را درگیر دیواره و درگیر سنگ‌نوردی بکنی می‌روی از یک یال که همه هم بتوانند ببینند. در حقیقت روی این یال ملت بتوانند ببینند. روی یک یال قرار می‌گیری که باز به سمت قلعه است. این همین چیزی است که قرآن از آن به «متحرفاً لقتال» یاد می‌کند. یعنی به جای این که خودش را برخورد بدهد به دیواره، می‌آید متحرف می‌کند خودش را، منحرف می‌کند خودش را، می‌رود از یک یال رفتنی‌اش می‌رود. باز حرکت به سمت قلعه است. ببینید من قبول دارم که برخی ممکن است برخورد کنند به دیواره کلاً بگویند قلعه را بی‌خیال، اصلاً چرا قلعه؟ روی سخن با این حرف نیست. این حالت اصلاً سازشکاری است دیگر. حالتی که حالا چه کاری است؟ بحث این نیست که حالا چه کاری است؟ قلعه رفتن هم شد کار آخر؟ خب اصلاً حالا که چی مثلاً می‌خواهی پرچم بزنی آن بالا که مثلاً حالا چشم‌اندازش خوب است که چی؟ حالا این پایین بایست کنار رود مثلاً. ببینید بعضی‌ها کلاً در این فضا هستند که کلاً چرا قلعه؟ ولی ببینید همه کسانی که دارند یک بحث دیگری را طرح می‌کنند بحثشان این نیست که چرا قلعه؟ بحثشان این است که چرا لزوماً دیواره؟ بحث این است. چرا لزوماً، إلا و لابد چرا دیواره؟ که ممکن است خودت نروی، دیگران نروند این دیواره را، بعد حرکت کلاً محکوم به یک اتفاقاتی بشود. ممکن است «متحرفاً لقتال» شما باز دوباره حرکت بکنی روی یک یالی که روی آن حرکت می‌کنید.

لذا این بحث را باید جدی جدی دقت کرد که در خود فضای حدیبیه هم به این دقت کرد این پیمانی که به خفت و خواری پیغمبر می‌بندند با این‌ها ولی با دستاورد است. مهم این است که گام به سمت بالاست یا به سمت پایین است. مهم این است در ماجرا. ادبیات سیاسی ما و ادبیات سیاسی‌ای که همواره عجین شده با ادبیات دینی ما. فکرمی‌کنیم که نه، مثلاً امیرالمؤمنین می‌خواستند شیرجه بروند در جامعه دیگر. اصلاً کاری به هیچ چیز ندارد. بعد که می‌بینیم در نهج البلاغه و کلمات امیرالمؤمنین می‌گویند به قضاتشان که آقایان قضات! اگر قضاوت‌هایتان دارد وحدت ملی را خراب می‌کند قضاوت درست انجام ندهید. اصلاً یکپوئی مواجه می‌شویم با یک فرهنگ جدیدی انگار از امیرالمؤمنین. «اقتضوا کما کنتم تقضون حتی یکون للناس جماعة» می‌گویند همان‌جور که به شیوه خلفای قبل همان‌جور که اشتباه بوده قضاوت کنید، وحدت ملی از بین نرود فعلاً. خودش یک چیزی است این. این تصور اشتباه راجع به سیره خود پیغمبر، وضعیت خود پیغمبر، وضعیت امیرالمؤمنین گاهی می‌تواند -من نمی‌خواهم قضاوت سیاسی بکنم. من دارم کلیات را عرض می‌کنم- می‌تواند هزینه‌های بی‌خودی را به اسم دین درست کند. پرداخت هزینه‌های بی‌ربط به اسم خود دین. در صورتی که معلوم نیست نظام‌واره سیاسی برخورد‌های دینی هم دقیقاً همین این باشد. این مطالبی است که در آیات باید به این چیزها هم دقت کرد.

• هدف وسیله را توجیه می‌کند

- اتفاقاً هدف وسیله را توجیه می‌کند. ذهنیت بدی هم نیست. شما ببینید اگر بگویید هر هدفی هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند این خب پر واضح است اشتباه است. یعنی آدم برای رسیدن به هر هدفی از هر وسیله‌ای می‌خواهد استفاده کند. این اشتباه است. ولی شما ببینید بحث تزامم در مباحث دینی ما اصلاً دقیقاً یعنی این که برای رسیدن به یک چیزی یک چیزی دارد توجیه می‌شود. مثلاً یک نفر می‌افتد در استخری مثلاً که شما مجبورید یک زمین غصبی را طی کنید بروید این را نجاتش بدهید. خب حرکت در زمین غصبی گناه است، نجات جان مومن واجب است. شما الآن این هدف نجات مومن این وسیله را توجیه می‌کند یا نمی‌کند؟ توجیه می‌کند. یعنی شما می‌گویید اینقدر این مطلب بزرگ است این وسیله توجیه می‌شود با آن. وحدت ملی برای امیرالمؤمنین اینقدر بزرگ است که یک وسیله‌ای... ببینید امیرالمؤمنین در بیاناتشان هست، در خود نهج البلاغه هم هست. می‌گویند آقا ما گفتیم که ما زمان پیغمبر نافله را به جماعت نمی‌خواندیم. بعد فریاد آمد که «غیرت سنة عمر» بعد دیدم که «لتفرق عندی عسکری» لشکر خودم دارد می‌باشد، گفتیم آقا شما نافله را حالا به جماعت بخوانید. حالا چقدر مگر می‌ارزد که حضرت لشکر خودش را از بین ببرد به حساب این که نافله را می‌خواهند به جماعت بخوانند یا نخوانند. آقا بروید بخوانید. لذا باید دقیقاً دید اهم و مهم‌ها را، همیشه امر اهم مهم را توجیه می‌کند در تراحمات. بله، یک روحیه خیلی لوده‌گری هست، این روحیه می‌خواهد هر هدفی را با هر وسیله‌ای می‌خواهد به آن برسد. خب این معلوم است چیز اشتباهی است. هدف‌های به خصوص اهداف شخصی را می‌خواهد به آن برسد. ولی برخی از اهداف اجتماعی... حالا این‌ها دیگر باید کی راجع به اهم و مهم‌هایش توضیح بدهد؟ این‌ها خود دین باید توضیح بدهد اهم و مهم‌هایش را. لذا می‌بینید امیرالمؤمنین با این که این حرف را می‌زنند خودشان هیچ حيله‌گری‌ای نسبت به معاویه نمی‌کنند. حيله نمی‌کنند. می‌گویند حيله‌گری موقوف. می‌گویند آقا معاویه دارد فلان می‌کند. می‌گویند معاویه بکند. معاویه زیرک‌تر نیست. «والله ما معاویه بأدھی منی و لکنه یغدر و یفجر» معاویه زیرک‌تر از من نیست. او دارد حيله‌گری می‌کند. من اهل حيله‌گری نیستم.

این‌ها باید یک مقداری اجتهادی‌تر در جامعه بررسی بشود تا ببینیم چه چیزهایی بابت چه چیزهایی می‌ارزد که فدا بشود و امیرالمؤمنین آن آدمی نبوده که بزند دیگر برود سیستم همه را تخریب بکند بگوید آقا من شدم یک آدم بنیادگرایی که دیدید چه حالی کرده مثلاً می‌گوید حکومت تشکیل دادیم یک ماه! ولی خیلی باحال بود حکومت! نه، اینجوری نیست. حکومت کاملاً عاقلانه‌ای دارد امیرالمؤمنین می‌کند. واقعاً عاقلانه است و مجاهدانه است و مبتنی بر مبانی دینی است. این روی هم‌اش قشنگ است. نه این که طرف بیخودی احساس مجاهد بودن به او دست می‌دهد بعد دارد... مثل کسانی هستند که بی احترامی می‌کنند به این و آن به حساب این که می‌خواهند بگویند که ما آدمی هستیم که به مال دنیا ارزش قائل نیستیم. مثلاً هر کس را می‌بینند پولدار است درست سلام نمی‌کند و... بعد به حساب چه می‌گذارد این را؟ به حساب روحیه دینی می‌گذارد. یعنی یک کار خطایی را به حساب روحیه دینی هم می‌گذارد. شما یک پولداری هم می‌بینی باید گرم سلام بکنی، یک فقیر هم که می‌بینی باید گرم سلام بکنی. به خاطر پولش نباید به او سلام بکنی ولی بی احترامی هم نباید به طرف بکنی.

طرف مهمان دعوت می‌کند - ما این‌ها را دیده‌ایم دیگر - بعد یک عدسی می‌گذارد جلوی مهمان به حساب این که ما خیلی دیگر آدم باحالی هستیم. شما بیخود مهمان دعوت می‌کنی. مهمان دعوت می‌کنی باید پذیرایی بکنی از مهمان. یک موقع سرزده آمد شما یک عدسی جلوی بگذار. ولی مهمان، این از آداب دین ماست. بله، صد رنگ غذا درست نکن برای طرف. این می‌شود تکلف از آنورش. ولی شما مهمان دعوت می‌کنی، من رفته‌ام یک جا، من خودم ناراحت شده بودم. شما بالاخره ما را دعوت کرده‌ای، مهمانی دعوت کرده‌ای خوب این چیست می‌گذاری جلوی ما که نخورده که نیستیم که. یا اینجوری هم نیست که مثلاً ناراحت می‌شویم... ولی این نیست. بعد این را به نام روحیه دینی جا زدن آن موقع این خیلی بد است. آدم یک موقع یک کار می‌خواهد بکند خودش، در حقیقت خوب کار خودش را بکند. به نام دین این‌ها را جا زدن هزینه درست می‌کند برای دین آن موقع. طرف می‌گوید چه کاری است مثلاً شما مهمان دعوت کرده‌ای خوب عرف چیزها یک برنج درست می‌کردی با یک خورش. خوب دیگر برنج و خورش یک چیزی است که آدم‌ها در خانه خودشان می‌خورند شما هم... یک جوری بی‌احترامی است دیگر. برای همین است در روایاتمان داریم که مثلاً مهمان را واقعاً اکرام بکنید. واقعاً پذیرایی بکنید. منتهی به تکلف هم نیفتید.